

انسان‌شناسی در اندیشه کانت

مرتضی روحانی راوری*
دکتر سید حمید طالب‌زاده**

چکیده

انسان‌شناسی وجه جامع اندیشه کانت است و می‌توان آن را حاصل اندیشه انتقادی و جزء وجوه عملی اندیشه وی به حساب آورد. کانت در انسان‌شناسی سعی در تبیین طبیعت انسان از نگاهی پراگماتیک - نه ذات‌گرایانه- دارد. کانت طبیعت انسان را به وجوه اجتماعی آن مانند تمدن، جامعه‌پذیری، تربیت و جز آن گره می‌زند. وی سعی می‌کند تبیین جامعی از وجوه فردی و جمعی انسان ارائه دهد. به این ترتیب در تعریف انسان‌شناسی از منظر کانت می‌توان گفت: «انسان‌شناسی دانشی تجربی، جهانی و فلسفه‌ای عملی است که با رویکردی پراگماتیستی و غایت‌شناسانه به وسیله‌ی خرد حزم اندیش و روش مشاهده درصدد شناخت طبیعت انسان و تعلیم و تربیت انسان‌هایی است که تنها دارای علوم نظری صرف نباشند بلکه با داشتن مهارت‌های لازم به مثابه شهروندی از جهان به حساب آیند.»

واژه‌های کلیدی

انسان‌شناسی، پراگماتیک، طبیعت انسانی، آمادگی‌های طبیعی، غایت‌شناسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* کارشناس ارشد فلسفه غرب دانشگاه تهران morteza.rohany@gmail.com

** دانشیار فلسفه دانشگاه تهران talebzade@ut.ac.ir

مقدمه

کانت می گوید، می توان تمام تلاشهای فلسفی را کوششی در راستای پاسخگویی به یکی از چهار سوال زیر دانست: من چه می توانم بدانم؟ من چه باید انجام دهم؟ به چه چیزی می توانم امید داشته باشم؟ انسان چیست؟

وی پاسخگویی به این سوالات را به ترتیب به عهده متافیزیک، اخلاق، دین و انسان شناسی می گذارد. کانت بر آن است که سوال چهارم از سوالات دیگر مهمتر است زیرا این سوال محل رجوع سه سوال دیگر است. با این حال به این بخش - انسان شناسی - از اندیشه کانت توجه اندکی شده است. این مهجوریت در ایران که کانت را تنها به نقدهای سه گانه و خصوصاً نقد اول، آن هم با تکیه بر حسنیات استعلایی می شناسند بیشتر است. هدف ما در این مقاله آن است که به تبیین چستی انسان شناسی در اندیشه کانت بپردازیم.

الف) تاریخچه و دلیل علاقه مندی کانت به انسان شناسی

کانت در ترم زمستان سال ۱۷۷۲-۱۷۷۳ یعنی در هجدهمین سال تدریس در دانشگاه کونیگزبرگ (Konigsberg)، آغاز به تدریس انسان شناسی پراگماتیک کرد و به صورت مستمر به مدت بیست و سه سال و نیم یعنی تا زمان بازنشستگی اش به تدریس این عنوان درسی مشغول بود (Stark, 2003 : 15).

البته باید توجه داشت که علاقه کانت به انسان شناسی به صورت ناگهانی به وجود نیامده است. بلکه کانت این چنین محتوایی را از سال ۱۷۶۲ در درس گفتارهای متافیزیکش ارائه می کرده است. بنا بر دست نوشته هردر (Johann Gottfried von Herder) شاگرد کانت، متافیزیک در بر گیرنده چهار چیز است: انسان-

شناسی، فیزیک، وجود شناسی، مبدا اشیاء - خداوند و جهان- یا همان علم کلام (Wilson, 2006 : 7). کانت صراحتاً بیان کرده که علاقمند به مساله ی طبیعت انسانی است؛ زیرا وی در قوانین اصلی فضیلت همواره هم به لحاظ صورت تاریخی و هم به لحاظ فلسفی آنچه را که اتفاق افتاده قبل از آنچه که باید اتفاق می افتاده مد نظر دارد. این روش در اصل همان روش انسان شناسی پراگماتیک است زیرا در ابتدا می آموزد چه چیزی در واقع اتفاق افتاده و سپس چه چیزی را انسان ها می توانند براساس این دانش برای مرتبه و جایگاهشان در جهان بیاموزند.

این نکته را پیش از کانت، شاگرد توماسیوس (Christian Thomasius) یعنی کریستین آوگوست کروزیوس (Christian August Crusius) در کتاب دستورالعمل هایی برای زندگی خردمندانه (Anweisung vernunftig zu leben) (۱۷۴۴م) که در باب سنت پایه گذاری شده از جانب استادش در زمینه نظریه حزم اندیشی (Theory of prudence) نوشته بود، مورد اشاره قرار داده. در فصل اول این کتاب آمده: «شخص پیش از آنکه توضیح دهد که اراده چگونه باید باشد در ابتدا باید بداند که اراده چگونه بنا شده و فعالیت می کند» (Wilson, 2006 : 14).

از سوی دیگر کانت در ابتدای انسان شناسی ادعا می کند مهمترین موضوع در جهان که می تواند به آن بپردازد، انسان است؛ زیرا انسان خود غایت خویش است (Wilson, 2006 : 30).

ب) تعریف انسان شناسی از نگاه کانت

به نظر می رسد ارائه یک تعریف یک یا چند خطی از انسان شناسی در اندیشه کانت ما را به کنه کلام وی

است که اخلاق نیز به همراه انسان‌شناسی ذیل همین فلسفه عملی قرار می‌گیرد. با این تفاوت که در فلسفه عملی، مقصود قواعد بیرون از فاعل فعل اختیاری است. چنین قاعده‌ای می‌گوید که چه عملی باید رخ دهد، حتی اگر هیچ گاه رخ ندهد. اما قواعد مربوط به فاعل فعل اختیاری مبنی چیزی است که در واقع رخ می‌دهد. همین جا نقطه تفاوت انسان‌شناسی کاربردی با اخلاق است. زیرا انسان‌شناسی کاربردی به قواعد عملی مربوط به فاعل فعل اخلاقی می‌پردازد و ناظر به رفتار متحقق افراد است در حالی که فلسفه اخلاق که عبارت از قواعد کاربرد صحیح اراده است می‌کوشد رفتار خوب- یعنی آنچه که باید رخ دهد- را تحت قاعده در آورد.

کانت در این باره می‌گوید: «فلسفه اخلاق، علم قوانین بیرون از فاعل اراده آزاد است، یعنی فلسفه ضرورت موضوعی افعال آزاد یا بایدها یعنی تمام افعال خیر ممکن؛ در حالیکه انسان‌شناسی، علم به قوانین درونی فاعل اراده آزاد- یعنی قوانین مربوط به فاعل اراده آزاد- است و در این میان فلسفه عملی نیز مربوط به اعمال خاصی نیست و مانند منطقی با قطع نظر از هر نوع عمل خاص، مربوط به فعل آزاد بطور کلی است (کانت، ۱۳۷۸: ۱۹).

نکته دیگر در مورد انسان‌شناسی کانت این است که از نظر او انسان‌شناسی، توصیفی از افراد انسانی نیست بلکه توصیفی از طبیعت انسانی است (Wood, 2003 : 39). به همین دلیل کانت معتقد است که مطالعات انسان‌شناسی «حوزه‌ای (local)» نقطه آغاز انسان‌شناسی نیست بلکه به عکس، دانش حوزه‌ای از انسان باید مبتنی بر انسان‌شناسی باشد.

۲) طبیعت انسانی و آمادگی‌های آن

همانطور که در تعریف مفهوم انسان‌شناسی معلوم شد،

نمی‌رساند و ظرایف اندیشه وی را برای ما نمایان نمی‌کند، به همین دلیل برای فهم دقیق مقصود کانت از انسان‌شناسی لازم است در ابتدای امر به بررسی مفاهیم کلیدی در انسان‌شناسی پردازیم و با درک جایگاه هر کدام از این مفاهیم، به مقصود کانت از انسان‌شناسی نزدیکتر شویم.

۱) فلسفه عملی

کانت علوم را به دو دسته کلی عملی و نظری تقسیم کرده و در تعریف آنها می‌گوید: علمی را نظری می‌دانیم که علت شناخت موضوعات خود واقع شوند و زمانی آنها را عملی می‌نامیم که علت اجرای شناخت موضوعات واقع شوند (کانت، ۱۳۷۸: ۱۷). در واقع شناخت نظری، به قضاوت در باب موضوع می‌پردازد و شناخت عملی به تولید آن. با توجه به این مقدمه است که کانت می‌گوید: «فلسفه عملی نه به لحاظ صورتش بلکه به لحاظ موضوعش فلسفه عملی است و این موضوع عبارت است از اعمال و رفتار آزادانه».

از نظر کانت اگر از امور جزئی صرف نظر کنیم، فلسفه عملی فلسفه‌ای است که قواعد کاربرد صحیح اراده آزاد را فراهم می‌آورد و این قواعد بدون توجه به مصادیق جزئی، فلسفه عملی است. پس همانطور که منطقی از کاربرد قواعد عام کاربرد فاهمه، بدون توجه به موارد خاص و مصادیق بحث می‌کند، فلسفه عملی هم از قواعد کلی کاربرد اراده بدون توجه به کاربردهای جزئی آن بحث می‌کند.

از این روی، کانت می‌گوید: منطقی، قواعد کاربرد فاهمه را فراهم می‌سازد و فلسفه عملی، قواعد کاربرد اراده را (کانت، ۱۳۷۸: ۱۷).

حال اگر دو قوه مذکور یعنی فاهمه و اراده را به عنوان مبدا شناخت و مبدا اراده لحاظ کنیم، اولی قوه فراشناخت و دومی قوه فرا اراده است. نکته مهم این

از نظر کانت موضوع انسان‌شناسی، طبیعت انسان به صورت کلی و بدون در نظر گرفتن شرایط خاص منطقی‌ای است به همین دلیل در این مرحله لازم است که به تبیین این مفهوم در اندیشه کانت پردازیم: کانت در مورد طبیعت انسانی معتقد است که تمامی انسان‌ها از انسانیت ذاتی واحدی (Same essential humanity) برخوردارند به گونه ای که تمامی انسان‌ها در آمادگی‌های طبیعی و قدرت تولید مثل مشترک هستند و نژادهای مختلف تنها به سبب علل طبیعی محیط به وجود می‌آیند. به عبارت دیگر در شرایط مختلف محیطی آنچه که دستخوش تغییر می‌شود انحاء مختلف بقاء است نه تمایلات اصیل انسانی و قوای تولید مثل انسانها (Wilson, 2006 : 29).

کانت انسان را موجودی با چهار آمادگی طبیعی در نظر گرفت:

آمادگی حیوان بودن (Predisposition to animality)
آمادگی تکنیکی (Technical predisposition)
آمادگی پراگماتیک (Pragmatic predisposition)
آمادگی اخلاقی (Moral predisposition).

در ابتدا لازم است که توضیح مختصری در مورد تفاوت تبیین این چهار آمادگی در دو کتاب کانت یعنی «انسان‌شناسی از منظری پراگماتیک» و «کتاب دین در محدوده عقل تنها» بدهیم.

کانت در «انسان‌شناسی از منظری پراگماتیک» آمادگی‌های طبیعی انسان را آمادگی تکنیکی برای ساختن اشیاء، آمادگی پراگماتیکی برای استفاده از افراد در راستای اهدافشان و آمادگی اخلاقی برای رفتار کردن با خود و دیگران براساس اصول آزادی و قانون- در مقابل مابقی موجودات زنده بر روی زمین- برمی‌شمارد. درحالی‌که در «دین در محدوده عقل تنها» آمادگی‌های

طبیعی انسان را حیوان بودن، انسان بودن و شخص بودن (personality) برمی‌شمارد. آمادگی حیوان بودن براساس آنکه انسان موجودی زنده است، آمادگی انسان بودن براساس آنکه علاوه برآنکه موجودی زنده است به صورت همزمان موجودی عقلانی نیز هست و آمادگی شخص بودن یا هویت براساس آنکه موجودی مسئول است و باید در مقابل کارهایش پاسخگو باشد (کانت ۱۳۸۸: ۶۰).

کانت در «انسان‌شناسی از منظری پراگماتیک» آمادگی حیوان بودن را ذکر نمی‌کند و در «دین در محدوده عقل تنها» از آمادگی تکنیکی صحبت نمی‌کند. در نگاه نخست ممکن است کسی بگوید که این دو تقریر با یکدیگر متناقض و یا حداقل ناسازگار است در حالیکه این گونه نیست. هدف کانت در کتاب انسان‌شناسی از منظری پراگماتیک آن بوده که آمادگی‌هایی که انسان را از حیوانات جدا می‌کند، برشمارد و به همین دلیل آمادگی حیوان بودن را که انسان در آن با موجودات دیگر مشترک است، ذکر نکرده است؛ از سوی دیگر هدف از بحث آمادگی‌ها در کتاب «دین در محدوده خرد» تنها آشکار کردن منابع زشتی در انسان‌ها است و در اینجا باید از آمادگی حیوان بودن بحث شود چراکه هزاران سال است که در فلسفه زمینه‌های حیوانی متهم به ایجاد گناهان و زشتی‌ها در انسان هستند اما زمینه تکنیکی علت زشتی‌ها نیست و به همین دلیل کانت آن را در اینجا ذکر نکرده است.

آمادگی حیوان بودن

در کتاب دین در محدوده خرد تنها، غایت آمادگی حیوان بودن سه چیز دانسته شده:

اول: صیانت نفس (Self-preservation)

دوم: تکثیر نوع از طریق غریزه جنسی

دیگری است تا از او به عنوان وسیله‌ای برای ارضای لذت خویش استفاده کند. پیوند مقاربتی از نظر کانت استفاده‌ای دوجانبه است چراکه از یک سو شخص از اندام خود برای لذت بردن بهره می‌گیرد و از سوی دیگر آن را به عنوان یک امکان یا ظرفیت برای دیگری قلمداد می‌کند. براساس این تعریف از رابطه جنسی، تمایل به مقاربت در انسان شامل به کار بردن خرد و دلیل است زیرا در آن غایتی مطرح است. (Wilson, 2006 : 67)

اگرچه حیوانات نیز تمایل زیادی به مقاربت دارند اما از نظر کانت نمی‌توان این تمایل را شوق (Passion) نامید زیرا برای داشتن شوق، موجود نیازمند دلیل (Reason) است و این شوق مستقیماً در جهت غایت و هدفی است. شوق‌ها برخلاف آمادگی‌ها متضمن قدرتی‌اند که آمیخته با آزادی است. درحالی‌که حیوانات دارای مفهومی از قدرت که در راستای هدف آنها ایفای نقش کند، نیستند. بنابراین اگرچه انسان دارای آمادگی حیوان بودن است و شوق به مقاربت دارد اما نمی‌توان این شوق او را به تمامی حیوانات به صرف دارا بودن این آمادگی سرایت داد.

ب) آمادگی تکنیکی

باید به این نکته توجه داشت که در آمادگی تکنیکی انسان، خرد حضور دارد. از نظر کانت این آمادگی موجب تمایز انسان از باقی موجودات زنده بر روی کره زمین است (Kant, 2006 : 226). کانت معتقد است حتی دست‌های انسان نیز نشان می‌دهند که انسان‌ها توان تولید اشیاء آن‌هم نه در یک روش خاص بلکه به هر روش ممکن را با به کارگیری خرد دارند. بدین ترتیب می‌توان گفت که آمادگی تکنیکی انسان همان آمادگی مهارت او است. طبیعت آن‌گونه که در حیوانات غریزه را نهاده در انسان نهاده بلکه جایی که

سوم: ارتباط با انسانهای دیگر یا همان تمایل اجتماعی انسان (کانت ۱۳۸۸ : ۶۲)

از نظر کانت این آمادگی منشأ تمامی رذایل است. این رذایل را می‌توان رذایل ناشی از ناهمواری و خامی طبیعت نامید که در نهایت با انحراف از غایت طبیعت رذایل حیوانی، پرخوری، شهوت رانی و میل به قانون شکنی نسبت به افراد دیگر را شامل می‌شود. کانت در ذیل آمادگی حیوان بودن علاوه بر آنکه غایتی را برای این آمادگی باز می‌شمارد، تمایلاتی (Inclination) را نیز در ذیل این آمادگی مطرح می‌کند:

الف) تمایل به آزادی

شاید چنین پنداریم که کانت باید تمایل به آزادی را تحت آمادگی اخلاقی مطرح می‌کرد، اما مقصود کانت در اینجا آمادگی به آزادی درونی (Inner freedom) - بدانگونه که در آمادگی اخلاقی مد نظر بوده، نیست؛ بلکه مقصودش آزادی بیرونی (Outer freedom) است. از نظر کانت آزادی اخلاقی، آزادی از قوانین طبیعی و آزادی برای وضع قانون رفتار خود به صورتی موجه است درحالی‌که آزادی بیرونی به آزادی از قوانین برآمده از جانب دیگران باز می‌گردد. آزادی بیرونی، آزادی از اجبار و آزادی برای ساختن رفتار خود براساس اصول کلی رفتار است. به گونه‌ای که سعادت انسان در گروی انتخاب دیگری نباشد. بر همین اساس می‌توان گفت آزادی در اندیشه کانت دارای دو معنای مختلف است: یکی «آزادی از (Freedom from)» که همان آزادی بیرونی است و دیگری «آزادی برای (Freedom to)» که همان توانایی شخص در قانون‌گذاری برای خویش است (Caygill, 1995 : 207).

دوم) تمایل به مقاربت

برخلاف تمایل به آزادی که در صدد اجتناب از انسان‌های دیگر است، تمایل به مقاربت در جستجوی

حیوانات از غریزه‌شان استفاده می‌کنند انسانها ناگزیرند مهارت‌های مورد نیازشان را بیاموزند. البته این بدان معنا نیست که مهارت امری همیشگی و ثابت در انسان‌ها است مهارت به انسان‌ها ظرفیت ارتباط با هر غایتی را می‌دهد و برخلاف محرک‌های حیوانی، مهارت نیازمند تربیت است.

با این اوصاف حیوانات نیازمند مفهومی به نام طبیعت نیستند زیرا برنامه طبعی آنها، به کار بستن قدرتهایشان به محض پیدا کردن آنها است در حالیکه چنین کاری به هیچ وجه برای آنها خطرناک و مضر نیست. اما انسان‌ها از آنچنان غریزه‌ای برخوردار نیستند تا در آسایش و سلامت آنها را راهبری کند. به عنوان مثال، نوزاد انسان در زمان تولد گریه می‌کند و این رفتاری است که به سرعت انواع دیگر حیوانات را به خطر می‌اندازد. به همین دلیل انسان‌ها نیازمندند تا محرک‌های حیوانی شان را مهار کنند و این به وسیله طبیعت و انضباط (Discipline) محقق می‌شود که مقدم بر گسترش مهارت و پرورش است.

حال تفاوت بین مهارت و انضباط چیست؟ از نظر کانت مهارت صرفاً توانایی ساختن اشیاء به صورت فیزیکی نیست بلکه در بردانده دانش به موضوع نیز هست زیرا مهارت ترکیبی از دانش و توانایی است. (Wilson, 2006: 37). از منظر پراگماتیک، مهارت حاصل پرورش یافتن استعداد طبعی (natural talent) است و این پرورش تنها از راه تربیت ممکن است. به همین دلیل کانت معتقد است که استعداد- عطیه طبیعت- به دانش معطوف است. مهارت برخلاف انضباط تمایلی به حذف رفتاری که از فرد صادر می‌شود را ندارد بلکه بیشتر معطوف به فراگیری استعدادهای جدید و مثبت به وسیله دانش است. از سوی دیگر انضباط نیز همانند مهارت نیازمند دانش است اما کارکرد آن اصولاً سلبی است نه ایجابی.

در این جا لازم است رابطه آمادگی تکنیکی با آمادگی حیوان بودن - که آزادی یکی از تمایلات آن بود - تبیین گردد. از نظر کانت پرورش مهارت نیازمند توسعه‌ی آزادی است و همین توسعه آزادی غایت آن به شمار می‌رود. مهارت به گسترش توانایی‌های ما برای دستیابی به هر غایتی باز می‌گردد و در واقع زبردستی برای نیل به هر هدفی است که انتخاب می‌شود و این انتخابی تکنیکی توسط خرد است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که مهارت، به آزادی ما برای انتخاب غایت و هدف ارادی کمک می‌کند؛ هدفی که تابع انتخاب آزاد است.

ت) آمادگی پراگماتیک

آمادگی پراگماتیک یا آمادگی به انسان بودن در پس روابط اجتماعی بی واسطه بین انسان‌ها گسترش می‌یابد و این نیازمندی و رای آمادگی تکنیکی و یا فرهنگ درسی است. در جایی که گسترش آمادگی تکنیکی وابسته به انضباط است و فرهنگ مهارتی است گسترش آمادگی پراگماتیک وابسته به تمدن اجتماعی انسان‌ها است.

آمادگی پراگماتیک، آمادگی انسان‌ها برای متمدن شدن از راه فرهنگ و پرورش است (Kant, 2006: 227). آمادگی طبعی انسان‌ها به روابط اجتماعی است موجب می‌شود وضعیت‌های خام قدرت‌های شخصی را ترک کنند و موجوداتی مبادی آداب شوند که در راه نظم هستند.

از نظر کانت آمادگی پراگماتیک برای انسان سه مقصود را فراهم می‌آورد:

۱) این آمادگی ظرفیت متمدن شدن انسان‌ها را از راه فرهنگ - که کانت آن را به صورت ابتدایی به علم و هنر معنا می‌کند- فراهم می‌آورد.

۲) این آمادگی موجب پرورش و تهذیب ظرفیت‌های

طریق فرآیند جامعه‌پذیری-جامعه‌ناپذیر (Wilson, 2006:40).

از نظر کانت مفهوم فوق‌یکی از وجوه تمایز نوع انسان با انواع دیگر حیوانات است زیرا درک هر کدام از آمادگی‌های طبیعی انسان وابسته به رابطه فرد با تمام انسانیت و محرک حرکت از حیوان بودن به انسان بودن است. از نظر کانت کارکرد جامعه‌پذیری-جامعه‌ناپذیر، پیش بردن افراد و نوع انسان به سوی هدفشان-سعادت (Happiness)- است.

در یک پرداخت کامل به نظریه طبیعت انسانی کانت، نه تنها باید کارکرد آمادگی‌های انسانی را در فرد بررسی کرد بلکه باید پیشرفت نوع انسان به سمت اخلاقی شدن را به وسیله‌ی مفهوم جامعه‌پذیری-جامعه‌ناپذیر نیز بررسی کرد.

در تکمیل توضیح این مفهوم باید گفت که یک تمایل اساسی در انسانها موجود است که آنها را از حیوان بودن محض، به سوی موجودی عقلانی شدن سوق می‌دهد. البته این کاری نیست که شخص بتواند آن را به تنهایی انجام دهد بلکه تنها در ظل نوع انسان است که این مقصود فراهم می‌شود. به این معنا که تقدیر طبیعی انسانها در فرآیند کلی به سمت بهبودی است. همین مفهوم است که منشأ ایده تکاملی قرار می‌گیرد.

در نهایت باید گفت که پیش‌زمینه پراگماتیک در اجتماعی سازی تمایلاتی که به وسیله آنها انسانها زندگی کردن با یکدیگر را در جامعه‌ای رقابتی و طبقاتی یاد می‌گیرند، پرورش می‌یابد. بنابراین برای رشد آمادگی پراگماتیک، حزم (Prudence) ضروری است زیرا این مفهوم به جایی که انسانها با یکدیگر هستند معطوف است. اما توضیح این مطلب که حزم دقیقاً به چه معناست در جای خود خواهد آمد.

اجتماعی انسانها مانند نزاکت و خوش بیانی است. ۳) آمادگی طبیعی در ما هست که می‌خواهد از قدرت برای دستیابی به اهدافمان استفاده کند. آمادگی پراگماتیک، تقابلی طبیعی با این گونه تمایلات خام است.

از دیدگاه کانت تمدن - به عنوان غایت آمادگی پراگماتیک- از سه طریق مختلف به دست می‌آید: اول: توسعه هنر و دانش، دوم: پرورش و تهذیب در زندگی اجتماعی و سوم: ساختارهای مدنی این غایات سه‌گانه همگی به وسیله طبیعت و به وسیله قوه محرکه جامعه‌پذیری-جامعه‌ناپذیر (Unsociable -sociability) به صورت مشترک فراهم می‌شوند.

از دیدگاه کانت تنها حیوانات می‌توانند به طور فردی به تقدیر کامل-یعنی همان تکامل کامل آمادگی‌های طبیعی- خود دست یابند و افراد انسانی بالانفرد نمی‌توانند. البته این نظریه تنها زمانی درست درک می‌شود که بحث جامعه‌پذیری جامعه‌ناپذیر کانت درست فهمیده شود.

کانت در این مورد موضع خود را این‌گونه توضیح می‌دهد که انسانها نیازمند ارتباط با دیگران هستند در حالی که در همان حال آمادگی غیراجتماعی بودن را دارند. این دو آمادگی متناقض، انسانها را وادار می‌کند تا به اجبار به قانون گردن نهند که طبیعت جامعه‌پذیری آنها را منظم و قاعده‌مند کند و آمادگی به جامعه‌گریزی را کنترل کرده، بازدارد. کانت فرآیند تمدن را در این مسیر تبیین می‌کند.

باید توجه داشت که تمدن برای کانت غایت زمینه پراگماتیک است که می‌توان به وسیله آن به نهایت طبیعت انسانی که همان سعادت و اخلاق و حکمت است دست پیدا کنیم و این مهم فراهم نمی‌شود مگر از

ث) آمادگی اخلاقی

در آمادگی اخلاقی مساله این است که انسان‌ها به صورت طبعی نیک، پلید و یا خنثی هستند. از نظر کانت انسان‌ها از سویی آمادگی به بی‌اخلاقی داشته و از سوی دیگر در تمامی حالات و شرایطشان احساس وظیفه و حس اخلاقی دارند (Kant, 2006: 229). در اینجا نکته این است که قوانین اخلاقی از بدو تولد در انسان موجود است و نیازی به پرورش آنها در افراد نیست. ما می‌توانیم این حقیقت را به هنگام مواجه شدن کودکان با بی‌عدالتی ملاحظه کنیم. آنها نیازی به آموختن اینکه چه چیزی عدل و چه چیزی ظلم است، ندارند. همچنان که خود ما نیز هیچگاه این را نیاموخته‌ایم که اراده‌ای آزاد داریم. به همین دلیل می‌توان گفت که منظور کانت از آمادگی اخلاقی در انسان آن است که امکان رشد کیفیت در فرآیند تربیت را دارد (Wilson, 2006: 229).

از نظر کانت حکمت (Wisdom) ابزار آمادگی اخلاقی است. حکمت به محدودیت خرد و مهارت واقف است و می‌خواهد فراتر از آن حرکت کند. باید دانست که حکمت به معنای دقیق کلمه، دانش نیست چرا که آن هر دانشی را به غایت ضروری‌اش مرتبط می‌کند اما از آن جهت که راهی برای اندیشیدن است، با دانش قرابت دارد. همچنین باید توجه داشت که حکمت، معادل خرد هم نیست هرچند با خرد نیز قرابت دارد؛ زیرا حکمت به این معناست که شخص از آمادگی‌هایش برای زندگی استفاده می‌کند. در واقع از نظر کانت حکمت آمادگی پراگماتیک را با نظر به غایات نهایی زندگی انسان لحاظ می‌کند. تفاوت اصلی خرد با حکمت در این است که نگرش خردورزانه مزایای هر کاری را از منظر شخصی بررسی می‌کند در

حالی که در حکمت هر چیزی در رابطه با سرنوشت کل نوع بشر لحاظ می‌شود.

۳) تعلیم و تربیت (Education)

از نگاه کانت یکی از تمایزات مهم انسان و حیوان بحث تعلیم و تربیت است. همان‌گونه که در ذیل بحث آمادگی تکنیکی توضیح داده شد از نظر کانت، حیوانات نیازمند تعلیم و تربیت نیستند زیرا غریزه‌شان آنها را هدایت کرده و هیچ‌گونه خطری آنها را در استفاده از توانایی‌هایشان تهدید نمی‌کند اما انسان‌ها که از هدایت غریزی بی‌بهره‌اند و استفاده از توانایی‌هایشان بدون تدبیر آنها را به خطر می‌اندازد، نیازمند تعلیم و تربیت‌اند.

از دیدگاه کانت انسان چیزی جز آنچه که تربیت می‌شود نیست. وی در این باره می‌گوید: «انسان‌ها تنها می‌توانند به واسطه تعلیم و تربیت انسان شوند. او- انسان- در واقع چیزی نیست جز آنچه که تعلیم و تربیت از آن می‌سازد» (Wood, 2003: 41).

کانت نسبت به سختی و اهمیت بحث تعلیم و تربیت واقف بوده و بیان می‌کند که بزرگترین و مشکل‌ترین چیزی که انسان‌ها می‌توانند خود را وقف آن کنند، تعلیم و تربیت است. اهمیت این بحث آن است که انسان‌ها تنها از طریق تعلیم و تربیت انسان می‌شوند و نیز به این دلیل که تعلیم و تربیت در بردارنده راز بزرگی تکامل طبیعت انسانی است (Wilson, 2006: 27).

البته براساس ماهیت پراگماتیک انسان‌شناسی، کانت بحث تعلیم و تربیت را نیز در ذیل بحث تعلیم و تربیت کاربردی تعریف کرده و از آن دفاع می‌کند.

از نظر کانت تعلیم و تربیت کاربردی به معنای تقویت مهارت‌ها، خرد و حکمت است.

این‌ها به ترتیب ابزار رشد آمادگی‌های تکنیکی، پراگماتیک و اخلاقی‌اند. تکامل انسان‌ها براساس غایات تعیین شده برای همین آمادگی‌ها است که با تربیتی

ی افراد نیست؛ بلکه دانشجویان را به دانستن این نکته ناآشنا می‌کند که چگونه شهروندی از جهان باشند. به همین دلیل کانت تأکید می‌کند که یک تربیت درست، تنها نباید در جهت رشد توانایی‌ها، مهارت‌ها و یا هوش ما حرکت کند بلکه باید به گونه‌ای باشد که موجب رشد آمادگی‌های طبیعی چهارگانه در انسان گردد.

۴) دانش جهانی (Knowledge/Weltkenntnis) (the world)

این مفهوم از آن جهت که کانت دو درس انسان‌شناسی و جغرافیای طبیعی را در ذیل آن معرفی کرده دارای اهمیت است.

کانت در این باره می‌گوید: «دانش جهانی، عناصری پراگماتیک را برای تمامی دانش‌ها و مهارت‌های به دست آمده فراهم می‌کند تا جایی که آنها مفید باشند، نه تنها برای مدرسه، بلکه برای زندگی و تاجایی که دانشجویان فارغ التحصیل به سرنوشت خودشان یعنی جهان متوجه شوند» (Wilson, 2006 : 8).

دانش جهانی دو درس انسان‌شناسی و جغرافیای طبیعی را در بر می‌گیرد تا هم طبیعت انسانی را مورد بررسی قرار دهد و هم بستر زندگی را. هدف از این دو درس صرفاً ارائه یک سلسله اطلاعات در مورد حقایق درونی و بیرونی طبیعت انسان نبوده؛ بلکه هدف کمک رساندن به دانشجویان برای پیدا کردن خود در رابطه با جهان به مثابه امری فیزیکی و فرهنگی بوده است. باید توجه داشت که دانش جهانی دارای دو خصوصیت ویژه است:

اول) این دانش باید تمامی آموخته‌های علمی و مهارتی را به عنصر پراگماتیک تجهیز کند به گونه‌ای که تنها به عنوان دانشی درسی شناخته نشود بلکه به عنوان ابزاری در زندگی واقعی به کمک و راهنمایی ما بیاید.

کاربردی که موجب رشد این آمادگی هاست، محقق می‌شود. به همین دلیل، کانت می‌گوید که تعلیم و تربیت کاربردی مبتنی بر آزادی دارای آثاری در: ۱- صورت بندی مکانیکی- درسی است که به مهارت بازگشت داشته و قابل آموختن است. ۲) صورت بندی پراگماتیک است که به معلمی پنهان که همان خرد است، بازگشت دارد. ۳) صورت بندی اخلاقی است که به اخلاق بازگشت دارد (Wilson, 2006 : 74).

می‌توان گفت که غایت تعلیم و تربیت از نظر کانت این موارد است: انضباط، مهارت، خرد و اخلاق (که گاهی کانت ابزار آن را حکمت (Wisdom) می‌خواند (Wilson, 2006 : 55).

باید توجه داشت که این غایات ذومراتب‌اند، به این معنا که دست یابی به هر مرحله در گروهی دستیابی به مرحله ماقبل است و دقیقاً به همین دلیل است که کانت می‌گوید: «حکمت همان امر اخلاقی است که تکیه بر خرد دارد و دستیابی به حکمت پس از دستیابی به خرد میسر می‌شود» (Wilson, 2006 : 55).

کانت تکامل مستمر جامعه بشری را به اندازه تکامل آمادگی‌های طبیعی افراد انسانی در پیوند با غایت‌شان می‌داند. رشد آمادگی‌های طبیعی و تکامل مستمر جامعه، راه‌هایی هستند که همه انسان‌ها برای پیش بردن نوع انسان به سمت سرنوشتش در آن همکاری دارند. به همین دلیل است که از نظر کانت تعلیم و تربیت در انسان‌شناسی پراگماتیک، تنها منحصر به تربیت آمادگی پراگماتیک نیست بلکه تربیت آمادگی اخلاقی و حکمت نیز مد نظر است؛ زیرا تنها از این طریق است که می‌توان سرنوشت اشخاص انسانی را به سرنوشت نوع بشر گره زد و آنها را با یکدیگر مرتبط ساخت.

البته باید توجه داشت که اهمیت تعلیم و تربیت صرفاً به خاطر بالاتر بردن سطح دانش و هوش شکوفا نشده-

دوم) برای رسیدن به مقصود فوق نباید برای دانش طبیعت و دانش انسان دو گستره‌ی مستقل در نظر بگیریم. بلکه باید آنها را جزئی از یک کل بدانیم، به این معنا که نباید انسان و طبیعت را به مثابه عناصری که از مینا با هم در تقابل‌اند در نظر گرفت. بلکه باید آنها را در حقیقت امری واحد بدانیم (Foucault, 2008:31).

۵) انسان‌شناسی به مثابه دانشی تجربی

انسان‌شناسی کانت از حیث روش یک علم تجربی به حساب می‌آید. کانت صراحتاً می‌گوید که آگاهی و حواس باید به ما بگویند که انسان چیست. وی در کتاب مبادی مابعدالطبیعه اخلاق بین اخلاقیات محض (Pure morality) که بخش عقلی علم اخلاق (Ethics) و انسان‌شناسی کاربردی (Practical anthropology) که بخش تجربی آن است فرق می‌گذارد. (Kant, 2002:4). کانت در مبادی مابعدالطبیعه اخلاق توضیح می‌دهد که در انسان‌شناسی باید موضوع اصلی خود را طبیعت ویژه انسان که تنها با تجربه فهم می‌شود قرار دهیم. و در کتاب انسان‌شناسی از منظری پراگماتیک می‌گوید که تحقیقات انسان‌شناسانه باید مبتنی بر مشاهدات تجربی باشد نه بر نظریه پردازی‌های پیشینی. کانت مشاهداتی درباب علل حافظه را که به هیچ وجه به کار نمی‌آیند نظریه پردازی‌هایی صرف می‌داند که هیچ چیزی جز اتلاف وقت به همراه ندارد. به هر حال ملاحظات انسان‌شناسانه بر مشاهده‌ی تجربی تاکید دارند. ماهیت تجربی بودن انسان‌شناسی در اندیشه کانت در جایی که وی مشکلات روش‌های انسان‌شناسی و وجوه آن را برمی‌شمارد نیز هویدا می‌شود. کانت در مورد مشکلات روش مشاهده در انسان‌شناسی می‌گوید:

۱) کسی که متوجه شود مورد مشاهده است، نمی‌تواند آن گونه که هست رفتار کند.

۲) اگر انسان‌شناس بخواهد خودش را مورد مشاهده قرار دهد، نمی‌تواند خودش را در زمانی که انگیزه‌های ناگهانی‌اش فعال‌اند مورد مشاهده قرار دهد و زمانی که خود را مورد مشاهده قرار می‌دهد دیگر انگیزه‌های آرام گرفته‌اند. بنابراین، وی نمی‌تواند رفتارهای آنی‌اش را مورد مشاهده قرار دهد.

۳) تداوم شرایط زمانی و مکانی موجب بروز عادت می‌شوند و طبیعت ثانویه‌ای را برای انسان می‌سازند که موجب دشوارتر شدن قضاوت شخص در مورد خودش می‌شود. تمام این مشکلات به این دلیل است که انسان‌شناسی علمی وابسته به مشاهده‌ی دقیق است و وابسته بودن انسان‌شناسی به یک مشاهده دقیق تنها بخاطر تجربی بودن این علم است (Frierson, 2003:34).

۶) مشاهده (Observation) و مراحل آن

از جمله نکاتی که در بحث از تجربی بودن انسان‌شناسی کانت باید مورد توجه قرار گیرد، ابزارهایی است که وی برای این علم مطرح می‌کند. واضح است که انسان‌شناسی به مانند هر دانش تجربی دیگری از ابزار مشاهده استفاده می‌کند. کانت مشاهده در انسان‌شناسی را به سه مرحله تقسیم کرده :

۱) مشاهده‌گر باید پیش از تحقیق از هر شخص دیگری، دانشی قطعی و تام از انسان به دست بیاورد،

۲) مطالعه هموعان انسانی به صورت منطقه‌ای،

۳) تحقیق به گونه‌ای که «شخص» بر گستره وسیعی از مردم صدق کند. این مرحله، مرحله‌ی نهایی مشاهدات انسان‌شناسانه در اندیشه کانت است (Frierson, 2003: 34).

کانت برای تبیین این مشاهدات سه گانه، دو دسته عمده از منابع را معرفی می‌کند.

دسته اول

از نظر کانت تنها منبع دسته اول تحقیق، مشاهده خویشتن (Self-observation) و حس درونی

(Inner sense) است.

پرداختن به حس درونی از آن جهت مهم است که این حس ابزاری را برای حکم فراهم می‌کند که هم کلی و هم تجربی باشد. از نظر کانت مدعیاتی که مبتنی بر حس درونی هستند، تجربی‌اند زیرا مشاهده‌ی خود، مشاهده‌ای تجربی است. این تأکید بر طبیعت تجربی شناخت، یکی از مهمترین و بحث‌انگیزترین مدعیات کانت در نقد اول است. وی در این باره می‌گوید:

«ما خود را صرفاً به منزله یک پدیدار می‌شناسیم و نه آن گونه که در ذات خویش هستیم (B-156)» (کانت، ۱۳۶۲: ۲۳۴).

و در جایی دیگر می‌گوید: «براساس یک تجربه درونی من متوجه وجود خود در زمان می‌شوم. اما بودن در زمان به صورت ضروری تنها وجود یک پدیدار است زیرا اشیاء فی نفسه وابسته به شهود زمان و مکان نیستند.» (B-257) (کانت، ۱۳۶۲: ۳۱۷).

دسته دوم

از نظر کانت مراتب برتر مشاهدات انسان‌شناسانه که نقطه مقابل تحلیل درونی (Introspection) است، منابع فرهنگی است. این منابع فرهنگی از نظر کانت به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند که نسبت به یکدیگر ذو مراتب‌اند:

الف) مشاهده افرادی که در اطراف ما هستند و تأمل دقیق در افعال آنها. البته از نظر کانت، انسان‌شناسی مشاهده صرف نیست بلکه چون نیازمند قاعده‌سازی است باید بر روی این مشاهدات تأمل شود.

ب) مراودات اجتماعی: در اینجا باید به وضعیت انسان‌هایی توجه داشت که غالباً در حالت‌های مختلف با انسان مواجه می‌شوند و وضعیت‌های گوناگون را مد نظر گرفت.

از نظر کانت این دو منبع، همیشه منابع موثقی برای

کسب اطلاعات به حساب نمی‌آیند زیرا در تمامی افعال انسان‌ها محرکی وجود دارد که در زمان مشغول بودن فرد به انجام کار دیده نمی‌شوند. به همین دلیل کانت منابع دسته دومی را تعریف می‌کند تا بتواند به کمک آنها محرک‌های افعال را نیز ببیند.

ج) منابع دسته دوم رفتارهای انسانی مانند تاریخ‌ها، زندگی‌نامه‌ها، رمان‌ها و بازی‌ها می‌توانند مفید باشند. از نظر کانت تاریخ و زندگی‌نامه‌ها نمی‌توانند به عنوان منابع دسته اول به کار روند زیرا آنها برای تفسیر اصول و قواعدشان همیشه مستلزم نوعی انسان‌شناسی خاص‌اند (Wilson, 2006: 25).

۷) مفهوم پراگماتیک

یکی از مفاهیمی که در عنوان کتاب کانت «انسان‌شناسی از منظری پراگماتیک» به کار رفته و در سرتاسر کتاب نیز بر آن تأکید شده، واژه «پراگماتیک» است. درک معنای این واژه علاوه بر آنکه در فهم معنای دقیق انسان‌شناسی کمک می‌کند، کلید فهم بخش قابل توجهی از محتوای کتاب نیز هست.

باید توجه داشت که کانت این واژه را همه جا به یک معنا به کار نبرده بلکه آن را به صورت مشترک لفظی به کار می‌برد و دقیقاً به همین دلیل است که ما از ترجمه این لفظ خودداری کردیم. در اینجا سعی ما بر آن است تا معانی مختلفی را که کانت از این لفظ اراده کرده، نشان دهیم.

معنای اول) پراگماتیک در مقابل فیزیولوژیک و

نظری

همان گونه که قبلاً توضیح دادیم، کانت بین رویکرد پراگماتیک برای مطالعه طبیعت انسانی از رویکرد فیزیولوژیک (Physiological) که در انسان‌شناسی پلنتر (Planter) پیدا می‌شود، تمایز می‌گذارد.

از نامه کانت به شاگردش هرترز فهمیده می‌شود که او

در مقابل این وسوسه دوران روشنگری که انسان‌شناسی متأثر از علم نیوتونی یا منادولوژی لایب نیتسی را گسترش دهد، مقاومت می‌کند. کاری که دقیقاً ارنست پلنتر در کتابش (Anthropologie für Ärzte und Weltweise) انجام داده است. کانت در نامه به هرتز می‌گوید: «این دقیقاً همان چیزی است که می‌خواهد از آن اجتناب کند» (Louden, 2006: 352). باید توجه داشت که این تنها یک روش مطالعه و بررسی نیست که کانت می‌خواهد از آن اجتناب کند؛ بلکه کانت اساساً نمی‌خواهد دوگانه‌انگاری (Dualism) روح و جسم را - چنانکه انسان‌شناسی با رویکرد فیزیولوژیکی و نظری بر فرض آن مبتنی است - پیش فرض بگیرد و سپس سعی کند راهی برای تعامل بین آن دو پیدا کند.

کانت متوجه بود که دوگانه‌انگاری بین روح و جسم مبنایی نیست که بتواند زیربنای دانش انسان‌شناسی مد نظر او قرار گیرد؛ زیرا رابطه متقابل روح و جسم یک بحث کاملاً نظری است حال آنکه انسان‌شناسی کانت یک دانش نظری مبتنی بر رویکرد فیزیولوژیک نیست.

کانت می‌گوید رویکرد فیزیولوژیک تنها طبیعتی را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد که به عنوان فرد انسان تفسیر می‌شود. در حالی که در انسان‌شناسی پراگماتیک موجود انسانی به مثابه موجودی مختار که خود را آنگونه که ساخته، یا آن گونه که باید و یا می‌تواند بسازد در نظر گرفته می‌شود.

انسان‌شناسی پراگماتیک به بررسی رفتارهای انسانی و طبیعت انسانی به مثابه چیزی که تا حدی به وسیله افعال آزادی خود ساخته اند (Self-produced) می‌پردازد. با توجه به این توصیف، به نظر می‌رسد که انسان‌شناسی پراگماتیک آمادگی دارد تا انسان‌شناسی کاربردی (Practical anthropology) - یعنی بخش

تجربی فلسفه اخلاق - را در بر بگیرد. زیرا انسان‌شناسی پراگماتیک طبیعت انسانی را در پرتو تمامی کاربردهایی که ممکن است ما برای ساختن این دانش انتخاب کنیم جستجو می‌کند برخلاف انسان‌شناسی کاربردی که تنها در راستای کاربرد اخلاقی است (Wood, 2003: 40).

معنای دوم) پراگماتیک در مقابل درسی

کانت گاهی انسان‌شناسی پراگماتیک را به دانش جهان - به عنوان وجه ممیزش از دانش درسی - معنا می‌کند. دانش درسی طبیعت انسان، شامل شناخت جهان (Weltkennen) می‌شود در حالی که به صورت درست دانش پراگماتیک طبیعت انسان شامل جهان داشتن (Welthaben) می‌شود. از نظر کانت تفاوت این دو در این است که یکی از آنها - درسی - بازی جهان را درک می‌کند در حالی که دیگری - پراگماتیک - در این بازی مشارکت دارد (Wood, 2003: 41).

به عبارت دیگر، انسان‌شناسی پراگماتیک آن نوعی از دانش طبیعت انسانی را در بر می‌گیرد که بر اثر تعامل (Interaction) به دست می‌آید نه بر اساس دانش نظری یک مشاهده‌گر صرف.

معنای سوم) پراگماتیک به معنای مفید

عنوان «انسان‌شناسی پراگماتیک» تنها به دانش ما از طبیعت انسانی تا جایی که نتیجه افعال انسان‌ها باشد اشاره ندارد؛ بلکه آن دانشی است متناسب با هدف به کارگیری آن در عمل و یکی از وجوهی است که کانت بر آن در انسان‌شناسی پراگماتیک تأکید می‌کند و نیز به کارگیری دیگران در راستای اهداف خویشتن است (Louden, 2006: 352).

کانت بر این عقیده است که وقتی ما به عنوان یک انسان شناس پراگماتیک حافظه را بررسی می‌کنیم، تنها

پراگماتیک است بر می‌شمارد:

۱. تعیین غایت - سعادت - و معین کردن این نکته که غایت متشکل از چه چیزهایی است.
 ۲. تعیین ابزارهای دست‌یابی به غایت.
- و این گونه است که اندیشه پراگماتیک کانت در انسان‌شناسی به غایت‌انگاری گره می‌خورد.

۸) رویکرد غایت‌شناسانه (Teleological) در

انسان‌شناسی پراگماتیک

انسان‌شناسی پراگماتیک دو دانش نخستین را به مثابه پیش‌فرض‌هایش اخذ کرده:

اول) یک نظریه غایت‌شناسانه که برای تبیین پیشرفت آمادگی‌های طبیعی، انسان به آن نیاز دارد.

دوم) یک نظریه انتقادی اخلاقی؛ چرا که انسان‌ها به مثابه موجوداتی آزاد به حساب می‌آیند که خصوصیات خود را شکل می‌دهند.

هر دوی این نظریه‌ها مستلزم پیش‌فرض گرفتن نمونه‌ای اعلی‌انسانیت (Ideal of humanity) هستند (Wilson, 2006: 36). البته در اینجا لازم است که به تفاوت بین نمونه اعلی‌انسانیت و ایده انسانیت (Idea of humanity) توجه کنیم. کانت در این باره می‌گوید: «بدون آنکه بلند پروازی کنیم باید اذعان کنیم که خرد آدمی نه تنها مفاهیم بلکه نمونه اعلی را نیز در خود دارد. با اینکه مانند ایده‌های افلاطونی نیروی خلاق ندارند ولی با این حال از نیروی عملی-کاربردی- برخوردارند و این ایده‌ها مبنای امکان کمال برخی افعال را تشکیل می‌دهند.

همان‌گونه که ایده، قاعده به دست می‌دهد، نمونه اعلی نیز در چنین موردی به منزله‌ی نمونه اولیه (Archetype) برای تعیین تام‌بدل-نمونه مادون-عمل می‌کند و ما معیار دیگری برای اعمال خود به جز رفتار این انسان^۱ الهی-نمونه اعلی انسان- در خودمان

ناظر بازی‌صور ذهنی (Ideas) خود نیستیم بلکه ما از مشاهداتمان درباره چیزی که یافت شده تا حافظه را در راستای گسترش و تاثیرگذاری حوزه اش تحریک یا ممانعت می‌کند، استفاده می‌کنیم.

این معنا از پراگماتیک به وضوح از ایده «تاریخ کاربردی (Pragmatic history)» یا همان مطالعه تاریخ با در نظر گرفتن منفعت آن در کاربرد، اخذ شده است (Wood, 2003: 42).

معنای چهارم) پراگماتیک به معنای حزم اندیشانه (Klugheit/Prudential)

کانت در متصف کردن درس گفتارش به «پراگماتیک» به سه گونه عقلانیت توجه داشت و تقابل عقلانیت پراگماتیک با عقلانیت تکنیکی (Rationality Technical) و عقلانیت اخلاقی (Moral Rationality) به معنای هم‌تراز و هم‌معنا کردن عقلانیت پراگماتیک با عقلانیت حزم اندیشانه است. یعنی عقلانیتی که سعادت (Happiness) ما را خصوصاً به سبب به‌کارگیری دیگران افزایش می‌دهد. زیرا انسان‌شناسی پراگماتیک به امکان به‌کارگیری دیگران برای اهداف خودمان می‌پردازد (Wood, 2003: 42). کانت تفاسیر مختلفی از واژه حزم (prudence) ارائه داده که به نظر می‌رسد هر کدام بُعدی از آن را نشان می‌دهد. در نوشته‌های پارو (Parow) از کلاسهای درس کانت، وی حزم را به «امکان انتخاب بهترین ابزار در راستای سعادت‌مان» تعریف کرده است. (Kain 2003: 231) و در کتاب مبادی مابعدالطبیعه اخلاق، حزم را به «مهارت در انتخاب ابزار برای سعادت خویش» تعریف می‌کند (Kant, 2002: 32) و در جایی دیگر داشتن حزم را به معنای «قادر بودن یک فرد انسان برای استفاده از مهارت یک نفر به صورت موثر در ارتباط با دیگر افراد انسانی»، تعریف کرده است (Wilson, 2006: 32).

کانت دو وظیفه اصلی را برای حزم که ابزار آمادگی

نداریم. ما خود را با این انسان الهی می‌سنجیم و خود را در مقایسه با او داوری می‌کنیم و بر همان اساس خود را ارتقاء می‌دهیم اگرچه هیچ‌گاه نمی‌توانیم به آن نمونه‌ی اعلیٰ برسیم» (B597) (کانت، ۱۳۶۲: ۶۸۳).
در اینجا سعی می‌کنیم خصوصیات این نگرش غایت-شناسانه را در اندیشه کانت بیان کنیم.

خصوصیت اول

اولین خصوصیت این نظریه در این نکته نهفته شده است که از نظر کانت طبیعت انسانی بوسیله یک برنامه مآل‌اندیشانه (Providential plan) هدایت می‌شود. این برنامه مآل‌اندیشانه از طریق مشیت الهی که براساس تربیت نوع انسان مبتنی است، عمل کرده و به پیش می‌رود.

در نظر کانت طبیعت انسانی تنها مجموعه‌ای از عناصر در یک فضا یا سیستمی از قوانین نیست بلکه یک سیستم منظم عالی است؛ بدین معنا که طبیعت انسانی به گونه‌ای طرح‌ریزی شده که پایانی قابل پیش‌بینی دارد و این چیزی بیش از پیشرفت افراد مشخص انسانی به سوی طبیعت‌شان در معنای ارسطویی است. از نظر کانت علت گسترش تمدن در انسان‌ها چیزی بیش از یک کشش مستقیم طبیعی است. وی معتقد است که طبیعت انسان به گونه‌ای تنظیم شده که انسان‌ها آمادگی دارند تا متمدن شوند. تمدن در این معنا یک فعل اجتناب‌ناپذیر به معنای جبر ژنتیکی نیست؛ بلکه به این معنا اجتناب‌ناپذیر است که ما می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که انسان‌ها آن را انتخاب می‌کنند. دانش چگونه کار کردن بر روی خود براساس طبیعت، چیزی است که کانت آن را حکمت می‌نامد. او غالباً به حکمت طبیعت ارجاع می‌دهد زیرا برنامه طبیعت این است که حکمت انسان گسترش یابد. اما نکته این است که از نظر کانت این ابزارهای نهایی غایات نهایی

تنها از طریق تعلیم و تربیت فراهم می‌شوند. از نظر کانت اگر انسان‌ها می‌توانستند برنامه طبیعی خود را بدون اراده آزاد درک کنند؛ لازم نبود که آنها را تربیت کنند اما از آن جایی که انسان‌ها دارای اراده آزاد هستند، طبیعت تنها به وسیله تربیت می‌تواند به اهدافش دست یابد. بدیهی است که منظور از این تربیت سلسله‌ای از مباحث نظری صرف نیست بلکه بیشتر تربیتی مد نظر است که از طریق تجربه و کاربردی باشد (Wilson, 2006: 37).

خصوصیت دوم

دومین خصوصیت نظریه غایت‌شناسانه طبیعت انسانی در اندیشه کانت این است که طبیعت انسانی آمادگی‌های طبیعی چهارگانه را به گونه‌ای در انسان نهاده است که آمادگی به حفظ و توسعه‌شان در راستای هدفی را داشته باشند.

این خصوصیت در مرحله اول به این معناست که انسان‌ها نیازمند تربیت هستند و در مرحله دوم به این معناست که کانت با اندیشه ارسطوئیان که انسان را یک موجود عقلانی می‌داند، مخالف است. از نظر کانت انسان یک موجود عقلانی نیست بلکه موجودی است که می‌تواند عقلانی شود.

از نظر کانت این آمادگی‌های چهارگانه تنها متعلق به افراد انسانی نیستند بلکه ظرفیت نوع انسان در فرهنگ، تمدن و اخلاق نیز به حساب می‌آیند. طبیعت انسانی آن گونه که کانت آن را تبیین می‌کند متمایل است تا این آمادگی‌ها را یکی پس از دیگری و براساس آمادگی‌های قبلی گسترش دهد و به همین دلیل است که اخلاقی شدن نوع انسانی به دست نمی‌آید مگر آنکه مرحله تمدن‌سازی محقق شده باشد و تمدن‌سازی به دست نمی‌آید مگر آنکه انسان‌ها به تشکیل دادن نوعی فرهنگ اقدام کرده باشند و فرهنگ نیز وابسته به توسعه

مانند تاریخ، تمدن و فرهنگ که ناظر به تکامل نوع انسان است نیز معنا می‌دهد.

بحث انسان در اندیشه کانت یکی از مهمترین و کلیدی‌ترین مفاهیم است و ما تا زمانی که نتوانیم تبیین دقیقی از این مفهوم ارائه دهیم، قادر نخواهیم بود ظرائف اندیشه کانت در تاریخ، فرهنگ و جز آن را درک کنیم. با توجه به مفهوم انسان است که می‌توان اندیشه‌های پسائتقادی (post critical) کانت را درک کرد. به نظر می‌رسد از آنجایی که در ایران به این وجه-بحث انسان- از اندیشه کانت پرداخته نشده، نتوانسته‌ایم پای خود را از اندیشه نقدی کانت - نقدهای سه گانه - فراتر گذاشته و وارد مضامین فلسفه عملی وی شویم؛ در صورتی که این وجوه از اندیشه کانت تأثیرات بسزایی در شکل‌گیری جامعه مدرن و معنای مدرن از علوم انسانی داشته است چرا که علوم انسانی نیز به بررسی شرایط شهروندی می‌پردازد و قواعدی را برای آن باز می‌شمارد که خروج از آنها را ناهنجاری به حساب می‌آورد و کانت در همین راستا سعی داشت که با رویکردی پراگماتیک و بررسی آمادگی‌های چهارگانه انسان تبیینی از انسان ارائه دهد که به مثابه شهروندی از جهان به حساب بیاید.

پی‌نوشت‌ها

۱- ترجمه واژه predisposition در واقع ترجمه‌ای است که به سختی انتخاب شده است. چراکه این واژه در بدو امر معنایی‌ای همچون استعداد، گرایش و زمینه را به ذهن متبادر می‌کند. اما آنچه که باید توجه داشت این است که این الفاظ دارای دو خصوصیت کلی بودند: (۱) دارای بار روان شناختی بودند (۲) معنایی ذات‌گرایانه داشته‌اند. و این دو دقیقاً همان چیزهایی هستند که کانت قصد اجتناب کردن از آنها را داشته است. فلذا در ترجمه این واژه، لغت

انضباط یافته هوش افراد در علوم و هنر است (Wilson, 2006: 38).

خصوصیت سوم

سومین خصوصیت غایت‌شناسانه‌ی انسان‌شناسی پراگماتیک این است که طبیعت انسانی هیچگاه نمی‌تواند به صورت انفرادی و تنها به کمال خود دست یابد؛ بلکه این مهم در ذیل «نوع انسان» محقق می‌شود. برخلاف دیگر حیوانات که هر کدامشان به صورت انفرادی به تکامل‌شان دست پیدا می‌کنند. از نظر کانت عقل نمی‌تواند در افراد انسانی بالانفرد به تکامل خود دست یابد بلکه افراد همیشه عضوی از جامعه هستند و جامعه همیشه به سمت تکامل است. در اصل می‌توان گفت که از نظر کانت هدف طبیعت به مراتب پیچیده تر از آن است که هر شخصی بتواند به تنهایی به آن دست پیدا کند (Wilson, 2006: 40).

جمع‌بندی

همانگونه که معلوم شد کانت سعی داشت با تبیین آمادگی‌های چهارگانه با رویکردی پراگماتیک، طبیعت انسانی را به صورت عام و نه به صورت منطقه-ای تبیین کند. وی معتقد است تنها راه ما برای شناخت انسان روشهای تجربی است؛ البته در این میان چون ما به دنبال قواعد و قانون‌هایی عام برای دانش انسان هستیم، مشاهده صرف مفید فایده نیست بلکه مشاهده-ای مد نظر است که به همراه تأمل بتواند قواعد و قوانین عامی را برای ما فراهم آورد. در ذیل این مشاهده‌ی تأملی، از آنجا که انسان موجودی خردمند و بهره‌مند از حکمت است، بحث غایت‌مندی در افعالش مطرح می‌شود؛ این غایت‌مندی در دو ساحت زندگی فردی و جمعی انسان حضور می‌یابد و علاوه بر تبیین تکامل در زندگی انسان به صورت شخصی به مفاهیمی

- آمادگی و ارتکاز از تمامی معانی متداول دیگر مناسب‌تر تشخیص داده شد.
- منابع**
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳) *سنجش خرد ناب*، میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول
- ----- (۱۳۸۸) *دین در محدوده عقل تنها*، منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: نقش و نگار، چاپ دوم
- ----- (۱۳۸۸) *درس‌های فلسفه اخلاق*، منوچهر صانعی دره بیدی تهران: نقش و نگار، چاپ چهارم
- Caygill, Howard (1995) *A Kant's Dictionary*, Oxford, Blackwell.
- Frierson, Patrick R (2003) *Freedom and Anthropology in Kant's Moral Philosophy*. Cambridge University Press.
- Jacobs, Brian (2003) *Kantian character and the problem of a science of humanity*. In Brian Jacobs and Patrick Kain (eds.), *Essays on Kant's Anthropology*, Cambridge, 34–105.
- Foucault Michel (2008) *Introduction to Kant's anthropology*, translated by: Robert Nigro and Kate Briggs. MITpress.
- Kain, Patrick (2003) *Prudential reason in Kant's Anthropology*, In Brian Jacobs and Patrick Kain (eds.), *Essays on Kant's Anthropology* (pp. 230–65). Cambridge: Cambridge University Press.
- Kant Immanuel (2006) *Anthropology from pragmatic point of view*, translated by:Robert B.Louden: Cambridge University Press
- (2002) *Groundwork for the metaphysics of morals*, translated by: Allen W.Wood. Yale university ress.
- Louden Robert B (2006) *Applying Kant's Ethics: The role of anthropology*. In Graham Bird (eds), *A companion to Kant*.Blackwell publishing.
- Stark Werner (2003) *Historical notes and interpretive questions about lectures on anthropology*, In Brian Jacobs and Patrick Kain (eds.), *Essays on Kant's Anthropology* (pp15-37). translated by Patrick kain. Cambridge University Press
- Wilson, Holly L (2006) *Kant's pragmatic anthropology*, It's origin, meaning, and critical significance , Cambridge.
- Wood Allen W (2003) *Kant and the problem of human nature*, In Brian Jacobs and Patrick Kain (eds.), *Essays on Kant's Anthropology*, Cambridge University Press, 38-59